

برمن وارد شده است و صد هزار تومان برای شغل وزارت امور خارجه می دهد که هشتاد هزار تومان تقدیمی اعلیحضرت و بیست هزار تومان تقدیمی خود منست و چون باتو دوست می باشم، می توانم از بیست هزار تومان حق خود چشم پیوشم، ولی اعلیحضرت از این مبلغ نمی گذرد، حالا یا این وجه را متقبل شوید یا در مقام استعفاء برآیید. مشیرالدوله نوری قلم روی کاغذ آورد، هشتاد هزار تومان به اسم اعلیحضرت و بیست هزار تومان به اسم شاهزاده عین الدوله حواله نوشت و فرستاد به تجارتخانه طومانیاس و یا به اداره دیگر به هر جهت پول را داد و ختم عمل شد. عین الدوله قریب به همین اندازه از ارفع الدوله گرفت و او را به محل مأسوریت خود روانه نمود.»^۱

انتخاب وزیر برای وزارت تجارت: در زمان صدارت عین الدوله، بخشنامه زیر صادر گردید: «به عموم حکام ولایات مخابره می شود چون اسر وزارت تجارت به موجب حسن انتخاب ذات اقدس سلوکانه روحنا فداه، به حضرت مستطاب اشرف ارفع امجد اسعد والا سرکار شاهزاده حاجی سیف الدوله دام اجلاله واگذار گردیده، حسب الاسر اقدس اعلى ابلاغ می شود که از این تاریخ به بعد، کلیه اسورات وزارت جلیله تجارت را به حضرت معزی الیه رجوع نموده بر حسب او اسر مؤکد بندگان اعلیحضرت اقدس همایون روحنا فداه نسبت به مأسورین و نمایندگان وزارت تجارت نهایت تقویت و محبت به عمل آورده، اسباب پیشرفت مقاصد عالیله شاهانه را از هر جهت فراهم و رجوع این کار را به حضرت معزی الیه به عموم تجار اعلام و ابلاغ نمایند. سلطان عبدالمجید.»

طرز اداره تهران و ولایات

«حکومت تهران به عهده نایب السلطنه کاسران میرزا، سومین فرزند شاه واگذار شده. وی علاوه بر این سمت، نظارت حربیه (وزارت جنگ) را نیز داراست. معاونی به نام وزیر تهران دارد. حکومت تهران دارای سه اداره (پلیس، احتساب و تنظیمات) می باشد. حدود اختیارات پلیس فوق العاده محدود است. ایران به سی و پنج ولایت تقسیم شده است، حکومت ولایات در مقابل مبلغی معین پیشکش، اعطا می شود. تقسیمات ولایات به علت فک والحق از ولایتی به ولایت دیگر ثابت نیست. اکثر شهرها دارای اسم و عنوان مخصوص به خود هستند. مانند دارالسلطنه تبریز، دارالعلم شیراز، دارالملک طبرستان، بلده طیبه همدان و امثالهم. ولایت تبریز از نظر اعتبار در درجه اول بوده و ولایات اصفهان و خراسان در مرحله دوم اهمیت می باشند.»^۲

محاكمة زمامداران خانی در مجلس: در تاریخ ۲۶ آوریل ۱۹۰۷ سراسپرینگ رانس به سر ادواردگری ضمن گزارش وقایع روز مره در ایران می نویسد که: «آقای سید محمد مجتهد از مجلس خواست تا مصلراً احضار عین الدوله را بخواهد و به کارهای او در مقام صدر اعظمی رسیدگی شود. یکی از نمایندگان تبریز تقی زاده در این موقع نطق ستهورانه ای ایراد کرد و خاطر نشان ساخت اگر قرار باشد مجلس همه آنها را که مناصب دولتی داشته اند به سحا که جلب نماید، دیگر نمایندگان فرصت انجام هیچ کاری غیر از آن نخواهند داشت. زیرا غالب آنها از مقامی که

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، ۱۳۳، ص ۲۸۷

۲. مقاله سروان محمد کشمیری در پردسیهای تاریخی سال پنجم، شماره ۶، ص ۱۴۹

۳. ایران در سال ۱۳۱۱، ص ۱۰۴، ترجمه محمود فردی، مجله بررسیهای تاریخی، سال نهم، شماره ۱۴، ص ۸۵ به بعد

به آنها سپرده شده سوء استفاده و خیانت کرده اند. اگر یکی از آنها مجازات شود، همه آنها باید مجازات شوند، اگر بنامست عین الدوله تحت بازجویی قرارگیرد، امین السلطان که از همه آنها خائن تر است و لقب مناسب او (خائن السلطان) می باشد نیز باید به محاکمه جلب شود. ولی با وجود این، او قصد بازگشت به ایران دارد... مجلس لایحه ای تصویب نمود که به موجب آن هر مقام دولتی که رشوه بگیرد یا رشوه بپردازد به انفصال از خدمت و قطع مقرری او و مجازات محکوم می شود. لایحه مزبور برای توشیح سلو کانه فرستاده شد. مذاکرات چند روز بعد مجلس نیز جالب و قابل نقل است، در این جلسه این مطلب مطرح می شود که آیا ممکن است که یک نفر در آن واحد دو شغل داشته باشد؟ در جریان بحث یکی از نمایندگان پیشنهاد نمود که در این مورد باید از ترتیب و رویه ای که در سمالک اروپایی در اثر تجربه معمول است اقتباس کرد. این جمله فوراً مورد اعتراض آقای سید عبدالله سچهد قرار گرفت، مشارالیه تقلید از شیوه های اروپایی را مذمت نموده اظهار داشت که تعالیم قرآن برای مردم کافی است. بعضی از نمایندگان گفتند در اینجا موضوع مذهب مورد بحث نیست، بلکه مذاکرات ما راجع به امور سیاسی است و اگر تعالیم قرآن که برای امور دینی و مذهبی ما می باشد، واقعاً برای کلیه امور ما کافی می باشد پس به چه علت سمالک اسلامی تا این اندازه از اروپاییها عقب افتاده اند...»^۱

ایرج میرزا نیز در عارف نامه و دیگر آثار خود کما بیش باطن وطنز به اوضاع آشفته سیاسی و اجتماعی ایران در اواخر دوره قاجاریه اشاره می کند و به توصیف اخلاق سیاستمداران می پردازد:

سیاست پیشه مردم حیل سازند
همانا حقه باز و شارلاتانند
به هر تغییر شکلی مستعدند
سن و توزود درگیرش بمانیم
برای آسایش خیال و کوک شدن آجیل:

سر منبر وزیران را دعا کن
بگواز هست این هیات ماست
زمعی و فکر آن دانا وزیرست
و کیلان را بگوروح الامینند
مقدس زاده اند از مادر خسویش
یقیناً اگر زبی چیزی بمیسرند
بجز شهریه مقصودی ندارند
ایرج میرزا به فساد یکی از نخست وزیران در دوران اخیر اشاره می کند:

این رئیس الوزراء قابل فشراشی نیست
همتش جزئی اخاذی و کلاشی نیست
لایق آنکه تو دل بسته او باشی نیست
در بساطش بجز از مرتشی و راشی نیست

۱. اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلستان به اهتمام معاصر، ص ۳۰۲.

۲. ایرج میرزا... به اهتمام دکتر محبوب، ص ۳۱ (مقدمه)

کرجهان را بسپاریش جهان را بخورد
 ... قوام السلطنه به پیشگاه داخلی خود میرزا قاسم خان گوید!
 یک دوروزست دگر دست بکاری نزن
 دشت و فتحی نکنی دخل قماری نزن
 چه شنیدی که بدینگونه هراسان شده‌ی
 ... پیشکار جواب می‌دهد:
 دم سزن قافیه تنگ است. بیا تا برویم
 قصه توپ و تفنگ است بیا تا برویم
 هر چه از مردم بیچاره گرفتیم بس است
 ایرج در یکی از مثنوی‌های خود (انقلاب ادبی) از وضع متزلزل استخداسی خود سخن می‌گوید:

من از این پیش معاون بسودم
 جاکشی آمد و معسزولم کرد
 چه کنم؟ سرکزیان رشوه‌خوردند
 بعد گفتند که این خوب نشد
 پیش خود فکر به‌عالم کردند
 ... من رئیس همه بسودم وقتی
 رؤسا جمله مطیع بسودند
 حالیاگوش به‌عرضم نکنند
 نه غلط‌کار نه خائن بودم
 سه سه آواره و بی‌پولم کرد
 همگی کاسه‌بر و کیسه‌برند
 لایق خادم محبوب نشد
 انسپکتور ژنرال‌م کسردند
 مسایه واهمه بودم وقتی
 تابع اسر منیعم بسودند
 جزیکی چون همه، فرضم نکنند^۱

۱. ایرج هیرزا، به‌اهتمام دکتر محبوب، ص ۲۱۴

۲. دیوان ایرج هیرزا، ص ۱۲۲ به بعد



www.Bakhtiaries.com

۳. دیوان رسائل

در میان سازمانهای اداری و سیاسی دوران بعد از اسلام دیوان انشاء یا دیوان رسائل، مقام و ارزش سیاسی بسیار داشت، رئیس این دیوان زیر نظر مستقیم امرا و سلاطین انجام وظیفه می کرد و غالباً در مسائل مهم کشوری و لشکری و سیاسی مورد مشورت امیر و خواجه بزرگ یا نخست وزیر وقت قرار می گرفت، مهمترین کارمندان این دیوان دبیران بودند که در فن دبیری و نگارش نامه های سیاسی و کلیات علوم و فنون عصر خود استادی و مهارت داشتند، با اینحال گاه ممکن بود در اثر لغزش قلم و عدم توجه بموقعیت مخاطب، جان و مال و هستی آنان در معرض مخاطره قرار گیرد، زیرا نوشته برخلاف گفتار قابل انکار و تحریف نیست. مورخ و دبیر نامدار عصر غزنویان ابوالفضل بیهقی در مجلد دهم کتاب خود به این معنی اشاره می کند و خطاب به ارباب قلم و دبیران می گوید: «احتیاط باید کردن نویسندگان را در هر چه نویسند، که از گفتار باز توان ایستاد و از نوشتن باز نتوان ایستاد و نبشته باز نتوان گردانید.»^۱

مسعود سعد سلمان نیز با صراحت تمام به دبیران اعلام خطر می کند و می گوید:

بگفتن تو را گر خطائی فتد زبربط فزونت نمالندگوش
وگر در نوشتن خطایی کنی سرت چون قلم دور ماند زگوش

بنا به نوشته این ندیم یکی از منشیان نامدار که جان خود را در راه قلم از کف داده عبدالله بن مقفع است. شرح مطلب این است که عبدالله بن علی، «پسر عموی منصور خلیفه عباسی» بر او خروج کرد، پس از شکست، مدتی متواری بود عده ایی از او شفاعت کردند منصور پذیرفت و قرار شد ابن مقفع امان نامه ای تنظیم نماید، ولی این مترس نامدار در تنظیم امان نامه راه افراط پیمود و در بعضی فصول آن نوشت:

«اگر امیر المؤمنین بعم خود عبدالله گذر کند ز زاننش بی طلاق بیزار، و ستورانش وقف و بندگانش آزاد، و مسلمانان از بیعت او، یله وورها باشند، این نامه را که برای توشیح نزد منصور بردند سخت بر وی گران آمد و گفت چه کسی آنرا نوشته، گفتند مردی بنام ابن مقفع کاتب عم تو عیسی، منصور به سفیان والی بصره دستور کشتن او را داد و او هم ویرا تکه تکه کرد و در آتش تنور انداخت.»^۲

۱. فهرست ابن ندیم ترجمه رضا تجدد، ص ۱۹۵ (د.ک. لفتنامه دهخدا، ذیل ابن مقفع)

جالب توجه است که سلطان مسعود غزنوی با همه خودخواهی و استبداد رأیی که داشت به بیگناهی دبیران و نویسندگان اعتراف می‌کند و ضمن قدردانی از پدر خویش، جفا‌های او را نادیده می‌گیرد و خطاب به کسانی که در مقام سعایت و نمایی بودند می‌گوید: «... و اما نویسندگان را چه گناه توان نهاد؟ که مأموران بودند. و مأسور را از فرمانبرداری چه چاره است. خاصه پادشاه، و اگر ما دبیری را فرمائیم که چیزی نویسد، اگر چه استیصال او در آن باشد زهره داد که ننویسد؟ و فرمود که تمام آن ملطفه‌ها را پاره کردند...»^۱

خواجہ نصیرالدین طوسی ضمن اندرزهایی که به پادشاه وقت (اباقتان) داده است به ارزش و مقام قلم اشاره می‌کند: «... اما آنچه پادشاهان قدیم و دانایان ولایتها گفته‌اند و رسم ایشان بود اینست که نوشته میشود: ... بنیاد پادشاهی بر دو چیز است: یکی شمشیر و دیگر قلم، شمشیر در دست سپاهیان باشد و قلم در دست نویسندگان...»^۲ در آغاز کتاب عتبه‌الکتبه نیز به مسئولیت کار دبیران اشاره شده است: «چون دبیر خاطر بر جمع سجع و تتبع قوافی گمارد از مقصود سخن و مطلوب فحوی باز ماند... بلاغت در سلامت لفظ و ایجاز معنیست...»

بنظر احمد اسین‌مصری «قدرت و توانائی ایرانیان در انشاء و ترسل و ناسه‌نگاری بیشتر از اعراب بود، نه تنهادر زمان بنی‌عباس بلکه حتی در عهد بنی‌امیه، بزرگترین نویسندگان چون عبدالحمید کاتب و سالم سولی هشام هر دو ایرانی و پارسی نژاد بودند... هر یک از وزراء یک یا چند منشی به نام کاتب و پیشکار داشتند هر یک از ولات و امرا و رجال دولت، کاتب و پیشکار مخصوص داشتند، حماد عجرد پیشکار یحیی بن محمد بن صول در موصل بود، ابن مقفع منشی داود بن عمر بن مسعود بود. عبدالله بن سوار بن بلمون، منشی یحیی بن خالد برمکی بود... منشی و نویسندگان در سراتب و مقامات خود ترقی یافته بوزارت می‌رسید... اغلب نویسندگان و مستوفیان نیز مانند وزراء ایرانی و پارسی نژاد بودند و به نیاکان خود اقتدا می‌کردند... علوم و آداب و فلسفه و جغرافیا و تاریخ را هم می‌آموختند، زیرا وضع آنها محتاج تعلیم و اطلاع بود، گاهی هم برای خلیفه یا والی مشکلاتی پیش می‌آمد که حل آنها را از کاتب و پیشکار خود می‌خواستند، و او ناچار بر اغلب مسائل آگاه می‌شد، زیرا منشی و پیشکار یگانه کسی بود که مطالب را بخلفا می‌رسانید و خلیفه را بر احوال و اوضاع و سراسلات مطلع می‌نمود و خود او جواب کلیه مطالب را می‌نوشت...»^۳ بنظر احمد اسین اطلاعات عمومی منشیان از تمام طبقات بیشتر بود، دلیل این مطلب کتب و ناسه‌ها نیست که این گروه تألیف و تدوین کرده‌اند. نویسندگان نه تنها در علوم و آداب اطلاعاتی داشتند بلکه در شطرنج و چوگان بازی و نواختن عود و اسب‌سواری و آداب معاشرت استاد بودند.

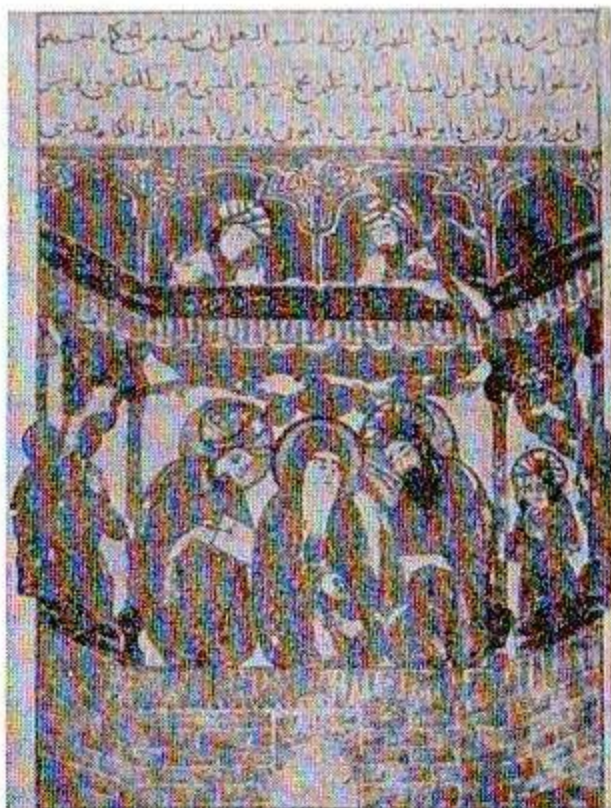
در اهمیت دیوان رسائل و فن کتابت و نویسندگی همین بس که ابن ندیم نویسنده نامدار کتاب الفهرست چهل صفحه از کتاب گرانقدر خود را به ذکر نام و آثار و افکار نویسندگان و مترسلان جهان اسلامی اختصاص داده است.^۴

۱. بنقل از رساله‌ی خواجہ نصیرالدین طوسی، از ص ۲۵۵ به بعد

۲. عتبه‌الکتبه، ص ۱ به بعد

۳. چرخ و اسلام، ترجمه خلیلی، ص ۳۱۶ به بعد

۴. نگاه کنید به الفهرست، از ص ۱۹۰ تا ۲۳۱



نویسندگان، کاتبان و ملازمان، از نسخه خطی اخوان الصفا محفوظ در کتابخانه مسجد سلیمانیه، استانبول، در ۱۲۸۷ میلادی به اتمام رسیده است

جهشپاری در کتاب الوزراء، از مقام و موقعیت ممتاز دبیران و نویسندگان در ایران باستان سخن می‌گوید:

همه نویسندگان هنگام اقامت، لباس معمولی خود را می‌پوشیدند و هر وقت که شاه مسافرت می‌کرد به لباس جنگجویان درمی‌آمدند. جمله پادشاهان ایران، هر کس را که مهر پادشاه را جعل و یا نقش می‌کرد، سخت تنبیه می‌نمودند و او را مانند مرتکبین جنایات بزرگ، مجازات می‌کردند.

پادشاهان ایران نامه‌نویسان را ترجمان‌های شاه می‌خواندند و به آنان می‌گفتند مبادا از مطلب به خاطر حذف معنای آن بکاهید و از تنظیم عبارات و بلاغت آنها چشم‌پوشید و مطلق آنها را سست بکنید.^۱

در زمان ایرانیان رسم این بود که نویسندگان جوان و کسانیکه در دربار شاه تربیت یافته بودند، جمع‌آوری و به کارگماشته می‌شدند، و پادشاه به رؤسای نویسندگان خود فرمان می‌داد ایشان را آزمایش کنند و هوش و استعدادشان را بسنجند، آنگاه هر کدام از ایشان

۱. کتاب الوزراء جهشپاری، مقدمه ناشران، ص ۲۹ به بعد

که مورد پسند بود، نامش به پادشاه عرضه می شد و به او دستور داده می شد که از ملازمان دربار باشد و به خدمت مشغول گردد. سپس پادشاه دستور می داد که آنان به درباریان به پیوندند و به تناسب شایستگی و استعداد خویش، به کارهای مختلف گماشته شوند.

هیچیک از کسانی که پادشاه او را می شناخت و نامش به وی عرضه می شد، نمی توانست با کسی از مردم آبیزش کند. مگر آن که شخص پادشاه چنین اجازه ای را به او بدهد.

«پادشاهان، نویسندگان و دبیران را بر دیگران مقدم می داشتند. به اهمیت هنرنویسندگی پی برده بودند، و این طبقه از مردم را به خود نزدیک می کردند آنان را صاحب نظر و تدبیر و اهل هنر می دانستند و می گفتند ایشان نظام امور و کمال مملکت و رونق پادشاه می باشند و زبان گویای پادشاهان و خزانه داران آنان و امانت داران و خدستگزاران رعیت و کشور خود به شمار می آیند. پادشاهان ایران هنگام اعزام قشون یکی از بزرگان نویسندگان خود را همراه آن می کردند و به فرمانده قشون دستور می دادند که بدون نظر او توقف و عزیمت نکند...»

ابن خلدون نیز ضمن بحث در پیرامون «دیوان نامه ها و نگارش» به ارزش و اهمیت و ظرافت این شغل اشاره می کند: «... کاتب امیر از خویشاوندان و بزرگان قبیله او بشمار می رفت. تا از لحاظ امانت داری و حفاظت اسرار سهمی که داشتند مطمئن باشند... خاندان عباسیان خداوندان آن صنعت را در پایه ای بلند جای می دادند و کاتب ایشان اسناد دفاتر احکام را بطور مطلق صادر می کرد و در پایان آن نام خویش را می نوشت و آنرا با مهر سلطان مهر می کرد... یکی از پایگاههای دیگر نویسندگی، توقیع است و آن چنانست که کاتب در حضور سلطان، هنگامی که مجالس فرمان دادن و حل و عقد امورتشکیل می شود می نشیند و احکام و دستورهای را که پادشاه با سوجزترین و بلیغ ترین الفاظ بروی القامی کند برنامه ها و شکایات می نویسد... توقیع گوی باید از بلاغت و سخنوری خطی وافر داشته باشد... جعفر بن یحیی به روی شکایت نامه های که در برابر رشید می گذاشتند توقیع می نوشت و آنها را به خدایگان عرایض و شکایات رد می کرد و توقیعات وی بحدی شیوا و رسا بود که در بدست آوردن آنها، میان خداوندان بلاغت، بمنظور آگاهی بر فنون شیوائی و بلاغت رقابت و همچشمی پدید آمده بود، چنانکه گویند هر عریضه ای که توقیع او بر آن بود به یک دینار خرید و فروش می شد... خدایگان این دیوان... باید اصول علوم را بدانند و مورد مطالعه قرار دهد زیرا در مجالس پادشاهان... اینگونه سبایل پیش می آید و او را بدین واسی دارند که با آداب معاشرت پادشاهان آن آشنا باشد و رسوم ایشان را رعایت کند...» عبدالحمید کاتب طی نامه مشروحه خطاب، به ارباب قلم می نویسد، کسی که به این کار خطیر و ظریف اشتغال می ورزد «باید در حال بردباری بردبار و در هنگام قضاوت فهیم و دانا و در سوقع اقدام سباز و دلاور و گاه عقب نشینی نیک دوربین و احتیاط کار باشد، پاکداسنی و داد و انصاف را برگزیند و خویش را بدانها بیاراید، هنگام طرح رازها، رازدار و در سختیها و شاداید وفادار باشد مصائب و ناگواریها را که ممکن است پیش آید پیش بینی کند و بر سوز آنها آگاه باشد، کارها را به هنگام خود انجام دهد و حوادث را در جایگاه خود دریابد، باید در هر یک از فنون و شعب دانش بیندیشد و آنها را نیک فراگیرد و اگر نتواند آنها را کاملاً بیاموزد باید باندازه ای که او را بس باشد از خرمن دانشها خوشه چینی کند، به نیروی خرد و تربیت نیکو و تجربه اندوزی فراوان، باید هر اسری را پیش از روی دادن، و فرجام

هر کاری را پیش از انجام دادن بشناسد، پس سزاست که برای روبرو شدن با هر امری بسیج آنها فراهم سازد و خود را در برابر آن مجهز کند...»^۱

در جای دیگری نویسد: «وهرگاه یکی از شما نویسندگان به هم نشینی سلطانی برگزیده شوید، باید طبایع و عادات او را بیازمایید، و همینکه خصال نیک و بد او را شناختید، باید او را بر آنچه با نیکی سازگار است یاری دهید، و با تدبیر دقیق و لطایف حیل و بهترین وسیله‌ها بکشید او را از تمایلات زشت و خصال بد منصرف کنید. می‌دانید که رام کننده چارپایان اگر بخواهد در سیاست خود بصیر باشد، بجستجوی شناختن خویهای آنها می‌پردازد... کسانیکه بکار سیاست مشغولند... باید با خدایگان خویش برفق و مدارا رفتار کنند و کژیهای کار او را راست و مستقیم سازند.» سپس به ارباب قلم و سیاستمداران می‌گوید: «...نباید هیچیک از شما در وضع مجلس و جامه و مرکوب و خوراک و آشامیدنی دنیا و خادمان و دیگر امور گوناگون از اندازه شایسته و لازم آن تجاوز کنید... برای پاکداسی خویش، از میانه روی و اقتصاد یاری جوئید و از تلف کاریهای اسراف و بدفرجاسی تجمل خواهی و نازپروردگی بپرهیزید، چه این دوشیوه فقر و بینوائی ببار می‌آورد و بزرگان را دچار خواری می‌کند.»^۲

عوفی نیز در جوامع الحکایات به ارزش مقام دبیری اشاره می‌کند: «... هیچ صناعتی از حرفت دبیری شریفتر نیست که دبیران محرم اسرار ملوک و ناظم اسور دولتها باشند و آنک به نوک اقلام خود کفایت کنند بجد و حسام مکنی نشود...» سپس عوفی راجع به صناعت دبیری و نوادر کارهای دبیران حکایاتی نقل می‌کند.

اکنون دیوان رسائل را از نظر تاریخی بررسی می‌کنیم!

فن دبیری — «فن دبیری و انشاء رسائل دیوانی در ادبیات ایران پس از اسلام به صورت رشته‌ای مخصوص از فنون سخن تجلی کرده است. شاید بتوان نخستین دبیر رسمی دربار ملوک ایران پس از اسلام را محمد بن وصیف دبیر رسائل یعقوب صفاری دانست. پس از وی در قرن چهارم دبیران نامبردار همچون ابونصر مشکان صاحب دیوان رسالت سلطان محمود غزنوی و پسرش سلطان مسعود، و همچنین شاگرد او ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، دبیر دیوان رسایل محمود و مسعود پدید آمده‌اند که انشاء ترسل را در فارسی به مقامی عالی از فصاحت و بلاغت و آنچه لازمه سیاست در سخن است رسانیده‌اند.

اما تدوین منشآت فارسی و جمع و تألیف آن به وسیله خود یا دیگران، هر چند تا آنجا که اطلاع داریم از دوران غزنویان و به وسیله بیهقی آغاز گشته، لکن می‌توان گفت که مانند سایر علوم و فنون در اواخر عهد سلجوقیان به کمال خود رسیده است.

به حال نمونه‌هایی که از منشآت دبیران فارسی پیش از این عهد باقیمانده، آثاری است که از خلال کتابهای تاریخ در ضمن بیان حوادث نقل شده است.

قدیمی‌ترین دیوان رسایل که اکنون در دست داریم، مجموعه‌هایی است که دو دبیر عالی‌مقام اواسط قرن ششم هجری از منشآت خویش، جمع و تألیف نموده‌اند.

۱. مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، ج ۱، ص ۴۸۵ به بعد (به اختصار) ۲. همان، ص ۳۹۲

۲. جوامع الحکایات، محمد عوفی، به اهتمام محمد رمضان، ص ۲۵۹

رشیدالدین دبیر مشهور خوارزمشاهیان و دیگری همکار معاصر وی منتخب‌الدین بدیع اتابک جوینی منشی و صاحب دیوان انشاء سلطان سنجر که منشآت دیوانی و اخوانیات خود را در مجموعه‌ای به نام عتبه‌الکتابه گردآورده است. پس از این دو دبیر، تدوین منشآت شایع و معمول گشت و در هر عصر مجموعه‌هایی از منشآت ترسل جمع و تألیف می‌گردید.^۱

بطور کلی در نامه‌های رسمی «سلطانیات» نویسنده مکلف است مصالح و منافع سیاسی مخدم خود را از نظر دور ندارد، اما «در اخوانیات و نامه‌های خصوصی و دوستانه مجال سخن وسیع است نکته‌گوئی، غزلسرانی، گله‌گزاری، لطیفه‌پردازی، مزاح، ایراد اشعار طولانی، نکته‌سنجیهای ادبی همه اینها راه دارد.

«رشید، نه تنها در نامه‌های رسمی و سیاسی که از طرف شاه می‌نوشته بلکه در نامه‌های شخصی خود نیز، همواره ملاحظات عاقلانه و مال‌اندیشیهای بخردانه را داشته و چنانکه شایسته دبیر درباری است، زمام سخن را پیوسته در دست خود داشته و اضطراب احوال و تبدل حوادث را در مدنظر گرفته و عواقب محتمله را پیش‌بینی می‌کرد. و درباره روز مبادا می‌اندیشیده است، و شاید گرفتاری او بر اثر دوبیتی که در پاسخ انوری درباره تسخیر هزار اسب، بتعریض بر سلطان سنجر گفته بود، بیشتر مایه تنبیه و اعتیاد وی بتحفظ و احتیاط گردیده است.»^۲

ناگفته نماند که در میان دبیران و مترسلان ایران بعد از اسلام خواجه ابونصر مشکان مقام و موفقیت ستازی دارد، تا جائیکه ابوالفضل بیهقی مورخ فعل و دبیر نامدار عصر غزنویان ضمن توصیف نامه‌هائی که بین مسعود و خلیفه بغداد ردوبدل شده، به مقام شامخ استاد خود اشاره می‌کند و او را «امام روزگار» در فن دبیری می‌شمارد!

«استادم خواجه ابونصر نسخه‌ای نامی بکرد نیکو بغایت چنانکه او دانستی کرد که امام روزگار بود در دبیری...»^۳

استاد فقید مجتبی می‌نویسند: «اداره اسور کشوری در عهد سلاطین ترک با ایرانیان بود که ایشان را تاجیک (کلمه‌ای ترکی، که بفارسی تازیکی و تازیکی شده است) می‌نامیدند و از عهد غزنویان بر همین قاعده می‌رفتند و هر قسم کار درباری و دیوانی مثل نویسندگی مشرفی و صاحب بریدی و استیفاء و نیابت و وکیل‌داری و وزارت در همه نقاط مملکت چه در مرکز و چه در ولایات و چه در نزد اسرای ترک بدون استثنا به تازیکان مفوض بود، بعضی از این وزراء، زبان ترکی هم یاد گرفته بودند، ولی لازم نبود. عربی و فارسی و آداب و رسوم و قوانین و اوضاع مملکتی را ایشان می‌دانستند و ترکان فقط بکارهای لشکری و غارت و تاخت و تاز و مصادره کردن اسوار و کشتن کسانی که مقصر شناخته می‌شدند و اسوری از این قبیل می‌پرداختند، از تاریخ یمنی گرفته تا جامع التواریخ و ما بعد آن هر کتابی را که در باب تاریخ و احوال مملکت نوشته شده است بخوانید جز این نمی‌یابید...»^۴

به نظر آقای دانش‌پژوه، «هنر دبیری و نویسندگی اسلامی و ایرانی، گذشته از پیوندی

۱. دکتر قاسم توبسرانی، نامه‌های رشیدالدین و طواط، دانشگاه تهران، ۱۳۲۸

۲. همان کتاب، ص ۱۳۰ و ۱۳۲

۳. قدیخ بیهقی (بناش) ص ۳۸۹

۴. سیرت جلال‌الدین منکبرنی، به اهتمام استاد مینوی، مرفوعه بهد

که با خطابه و بلاغت دارد... از فرهنگ و ادب ایرانی و یونانی نیز ریشه گرفته است... در باره تاریخ نویسندگان و دبیران دیوانهای اسلامی، از کتاب الموزان والکتاب ابوعبدالله جهشیاری... بهره بسیار می توان برد. او می نویسد که نویسندگان ایرانی پیش از اسلام چند گروه بودند و پادشاهان ایران را دو دیوان خراج و نفقات بود. و چهار انگشتری. و نویسندگان و دبیران را پوشاکی جداگانه بود جز لباس جنگجویان و سپاهیان. و دبیران را ترجمان پادشاه می خواندند. در آن روزگار رسم چنین بود که دبیران نوحاسته و نوکار را... می آزمودند و هوش آنان را می سنجیدند. هر که را می پسندیدند، نامش را به پادشاه می گفتند... پادشاه می فرمود که آنان را به میان کارکنان دیوان ببرند و به کارش بگمارند... پادشاهان دبیران را برتری می نهادند... و دبیران هوشمند را به پایگاه بلندتری می رسانیدند و می گفتند دبیرانند که کارها را به ساسان می رسانند و کمال شهریاری و آبروی پادشاهی اند...»^۱

به نظر بارتولد محقق و سورخ نامدار شوروی، «دیوان عمیدالملک، احتمالاً همان دیوان الرسائل یا دیوان انشاء است. از دیوان اخیرالذکر در تالیفات سورخان غالباً یاد شده است و حتی در زمان ساسانیان نیز به این اصطلاح برمی خوریم. در تالیف بیهقی، رئیس دیوان رسائل لقب خواجه عمید دارد و وی یکی از مأسوران بلند پایه و عمده مملکت بوده است.»^۲

ابوالفضل بیهقی تا سال ۴۳۱ هـ که استادش ابونصر مشکان حیات داشت، به کار ترسل در دربار محمود ادامه می داد. چون ابونصر درگذشت و ابوسهل زوزنی به ریاست دیوان رسایل رسید، بیهقی که طرز رفتار و روش سیاسی و اخلاقی زوزنی را نمی پسندید، شرحی به سلطان مسعود نوشت و از شغل دبیری استعفا کرد. پس از آنکه نامه بیهقی را سلطان مسعود قرائت کرد، به خط خود خطاب به بیهقی نوشت: «... اگر بونصر گذشته شد، ما بجائیم و ترا به حقیقت شناخته ایم، این نوییدی بهر چراست.» سپس بیهقی می نویسد «... من بدان جواب خداوند زنده و قویدل شدم و بزرگی این پادشاه و چا کرداری بدانجای بود که در خلوت که با وزیر داشت ابوسهل را گفت ابوالفضل شاگرد تو نیست، او دبیر پدرم بوده است و معتمد، وی را نیکودار، اگر شکایتی کنی همداستان نباشم، گفت فرمانبردارم. پس وزیر را گفت ابوالفضل را بقوسپردم از کار وی اندیشه دار، وزیر پوشیده با من این بگفت و مرا قویدل کرد.»^۳

بیهقی در وصف مقام و منزلت علمی و اخلاقی ابونصر مشکان استاد خود می نویسد: «... چه بود که این مهتر نیافت از دولت و نعمت و جاه و منزلت و خرد روشن رایی و علم و سی سال تمام محنت بکشید که یک روز دل خوش ندید و اخبار و احوالش آن است که در مقامات (محمودی) و در تاریخ بیاید. و اما بحقیقت نباید دانست که ختم الکفایة و البلاغة والعقل به، و او اولی تر است بدانچه جهت بوالقاسم اسکافی دبیر رحمة الله علیه گفته اند، شعر:

الم تر دیوان الرسائل عطلت بفقدانه اقلامه و دفاتره

و چون سرا عزیز داشت، و نوزده سال در پیش او بودم عزیزتر از فرزندان وی و نواختها دیدم. و نام و مال و جاه و عزیز یافتم، واجب داشتم بعضی از محاسن و معالی وی که مرا مقرر

۱. دانش پزده، «دبیری و نویسندگی» مجله هنر و مردم، اسفند ۴۹. (به اختصار)

۲. ترکستان نامه ترجمه کریم کشاورز، س ۴۹۵ ۳. تاریخ بیهقی، فیاض، س ۸۰۱

گشت باز نمودن و آنرا تقریر کردن، و از ده یکی نتوانستم نمود، تا یک حق را ازحقها که در کردن من است بکزارم... روزگار این مهتر به پایان آمد... قلم را لختی بروی بگریانم... تا تشفی باشد مرا و خوانندگان را.»^۱

همکاران بیهقی: بوسهل روزنی برخلاف ابونصر مشکان در هنر دبیری پیاده بود یعنی در این رشته استادی و مهارتی نداشت کارهای اساسی دیوان رسالت بقلم توانای بیهقی سامان می گرفت، سلطان سعود در بحرانی ترین ایام حکومت، روزی از بیهقی می پرسد: «سرا سوی خانان ترک چه باید نبشست؟ گفتیم خداوند چه فرماید؟ گفت دوسخت کرده اند بوالحسن عبدالجلیل و سعودلیث بدین معنی، دیده ای؟ گفتیم «ندیده ام و هر دو آنچه نبشستند خیاره باشد» بخندید و دوات داری را گفت این نسخها بیار، بیاورد، تأمل کردم، الحق جانب خداوند سلطان نیک نگاه داشته بودند و ستایشها کرده... و این دو آزاده سرد همیشه با بوسهل می خندیدی که دندان تیز کرده بودند صاحب دیوانی رسالت را و عسرت او می جستند و هرگاه از مضایق دبیری چیزی بیفتادی، و امیر سخنی گفتی، گفتندی: «بوسهل را باید گفت تا نسخت کند که دانستندی که او درین راه پیاده است و مرا ناچار مشت می بایستی زد و می زدی» از گفتار بیهقی پیداست که بوسهل روزنی رقیبان و مدعیانی داشته، ولی مدیر و گرداننده واقعی دیوان رسالت از اواخر عصر محمود تا پایان اسارت سعود، ابوالفضل بیهقی بوده است.

راجع بمفادنامه ها و منشورها و مسائل سهم سیاسی امیر (یا سلطان) با نخست وزیر «خواجه بزرگ» و رئیس دیوان انشاء و دیگر صاحب نظران بحث و گفتگو می کرد، ابوالفضل بیهقی ضمن گفتگو از ماجرای ترکمانان می نویسد که بونصر مشکان مأسور نگارش نامه ها بود «امیر پس از رفتن وی... مرا خواند، گفت رقعتی از خویشان بنویس به وی و بگویی که امشب آن نامه ها را که فرموده ایم نسخت باید کرد و بیاض نباید کرد تا فردا در نسخت تأمل کنیم با خواجه اندر آن باب رأی زنیم، آنگاه آنچه فرمودنی است فرموده آید.»^۲

وضع دبیران — پس از روی کار آمدن احمد عبدالصمد تغییراتی در کاربندان دیوان رسالت پدید آمد بنابه نوشته بیهقی «... بومحمد قاینی دبیر را که از دبیران خاص او بود و در روزگار محبتش دبیری خواجه ابوالقاسم کثیر می کرد... و ابراهیم بیهقی دبیر را که به دیوان نامی بود، خواجه این دوتن را بخواند و گفت دبیران را ناچار فرمان نگاه باید داشت و اعتماد من بر شما آن است که بود، فردا بدیوان باید آمد و بشغل کتابت مشغول شد و شاگردان و محرران را بیاورد. گفتند فرمان برداریم. و بونصر بستی دبیر که امروز برجای است، مردی سدید و دبیری نیک و نیکوخط، بهندوستان خواجه را خدمتها کرده بود... وی را بنواخت و بزرگ شغلی فرمود.»^۳

همانطور که غزنویان از سازمان اداری و آئین مملکتداری سامانیان تقلید و تبعیت کردند سلاجقه نیز پس از آنکه بخراسان دست یافتند از آغاز کار بدستگیری دبیران و منشیان دستگاه غزنوی، پیروزی خود را به اطراف اعلام کردند، بیهقی می نویسد: «طغرل بر تخت بنشست

۱. همان، ص ۲۹۴ به بعد

۲. همان، ص ۸۴۴

۳. تاریخ بیهقی، ص ۵۱۱

۴. بیهقی، فباش، ص ۱۹۲ به بعد

و همه اعیان بیامدند و باسیری خراسان بروی سلام کردند. «سپس می گوید ضمن غارت «... کاغذ و دویت خانه سلطانی گرد کردند و بیشتر ضایع شده بود نسختی چند و کتابی چند یافتند و بدان شادمانگی نمودند و نامه ها نبشتند بخانان ترکستان و پسران علی تکین و عین الدوله و همه اعیان ترکستان بخبر فتح، و نشانه های دویت خانه ها و علمهای لشکر فرستادند با مبشران. و آن غلامان بی وفا را که آن ناجوانمردی کردند بسیار بناوختند.»^۱

راجع به سقام و ارزش قلم، ادبا و صاحب نظران از دیرباز سخنهای جالب و دلنشین گفته اند. فردوسی را مکرر در اشعار خود به سقام والای «دبیری» اشاره است.

چنانکه از قول بزرگمهر در پیرامون مقام «سخن» و ارزش دبیری چنین می گوید:

سخن سنج و دینار گنجی سنج،	که برداشتی سرد، خوار است گنج
گزین کن از ایوان یکی مرد پیر	خردمند و گویا و گرد و دبیر
اگر شاه باشد بدین دستگیر	که این پاک فرزند گرد دبیر
دبیری بیاسوز فرزند را	چو هستی بود خویش و پیوند را
دبیری رساند جوان را به تخت	شود ناسزا زو سزاوار بخت
دبیری است از پیشه ها ارجمند	وزو سرد افکنده گردد بلند
چو با آلت و رای باشد دبیر	نشیند بر پادشه ناگزیر
بلاغت چو با خط فراز آیدش	به اندیشه معنی بیافزایدش
زلف آن گزیند که کوتاه تر	به خط آن نماید که دلخواه تر
خردمند باید که باشد دبیر	همان بردبار و سخن یادگیر
به هر کار دستور بد بر زهر	دبیر جهان دیده خوب چهر

(شاهنامه)

فرخی در پیرامون ارزش قلم چنین می گوید:
نیاید آن که ز نوک قلم پدید آید
قلم به ساعتی آن کارها تواند کرد
قلم بود که ز جایی به تو سخن گوید
سلوک را که و بی گاه پیش دشمن خویش
بسا سپاه گرا، تا که در زمانه شدند
مسلوک را قلم و تیغ برترین سهمی ست
بنای ملک به تیغ و قلم کنند قسوی
همه شهان و بزرگان و خروان جهان

(فرخی)

در نمایی ز ملک هفت اقلیم

(ابوحنیفه اسکافی)

با قلم چون کسه تیغ یار کنی

... به خندید و گفت آن نه شکل من است
ولیکن قلم در کف دشمن است
(سعدی)

اگر شمشیر و قلم نیستی این جهان بیا نیستی (از نصیحة الملوك غزالی)
ابن خلدون ضمن بحث در پیرامون تفاوت شمشیر و قلم در دولتها، می نویسد: «باید دانست که شمشیر و قلم هر دو ابزار و وسایل خدایگان دولت است که در فرمانروائی خویش از آنها یاری می جوید، ولی در آغاز تشکیل دولت و هنگامی که هنوز مردم کشور، کاملاً مستخر فرمان دولت نشده اند نیاز پادشاه به شمشیر بیشتر است. اما در اواسط دولت... یاری گر او قلم است و نیاز فراوانی بدان پیدا می کنند تا آنرا در راه مقاصدش بکاربرد و دیگر به شمشیر حاجتی ندارند... مگر آنکه غائله ای روی دهد یا رخنه ای به کشور راه یابد.»^۱

در پیرامون دبیری دبیر، نویسنده، کاتب، منشی، ادیب، قلم زن از دیرباز عنوان و لقب کسانی بود که در دربار سلاطین یا در سازمانهای دولتی و دیوانی یا بطور آزاد و به سائقه ذوق شخصی به هنرنویسندگی اشتغال داشتند. صاحب تاریخ عقد العلی در این رباعی در پیرامون عواقب شوم وزیری و دبیری چنین می گوید:

از وزر بتسرم و وزیستی نکنم
میرم به گرسنگی و میری نکنم
با آنکه دوجاه است و دوحضرت در یزد
در قصر دویتر سن دبیری نکنم

به طوری که از متون تاریخی و سنگ نبشته ها برمی آید، دبیرواژه ای است بسیار قدیمی که از قرنهای پیش از میلاد مسیح در یادگارهای دیوانی و درباری و دولتی عهد باستان به چشم می خورد. در کتاب حدود العالم می خوانیم:

«در این ناحیت جبال ناحیتی است بسیار کشت و برز، و آبادان و جای دبیران و ادیبان و بسیار نعمت...»
ابوالفضل بیهقی گوید:

«... صدی شهم، فاضل، دبیر و با کمال و خرد است...» بیهقی - ادیب، ص ۳۹۶
گرگشته ای دبیر، فروخوانی
این خطهای خوب معما را

(ناصر خسرو)

قلم بدست دبیری به از هزار درم
مثل زدند دبیران سفلس سسکین
(سوزنی)

«سامون رضا (ع) را گفت ترا وزیری و دبیری باید که از کارهای تو اندیشه دارد»
(بیهقی، ص ۱۳۷)

واژه «دفتر» نیز مانند واژه های «فرهنگ» و «دبیر» از واژه های دانشی و دیرسال فرهنگ ایران است.

به چند نمونه از شاهنامه فردوسی و آثار شاعران دیگر اشاره می کنیم:

که این نامه را دست پیش آورم
ز دفتر به گفتار خویش آورم

به پیوستم این نامه باستان
چو از دفتر این داستانها بسی
یکی دفتری دید پیش اندرش
چنین خواندم امروز در دفتری
بشوی اوراق اگر همدرس مایی
که علم عشق در دفتر نباشد
پسندیدم از دفتر راستان
همی خواند خواننده باهر کسی
نشسته کلیله بر آن دفترش
که زنده است جمشید را دختری
حافظ!

سعود سعد و پدرش از دیوانیان و ارباب قلم بودند.

شصت سال تمام خدمت کرد
که به اطراف بود، از اعمال
پدر بنده سعد بن سلمان
که به درگاه بود از اعیان

و دربارهٔ فعالیت بدفرجام دیوانی خود می‌گوید:

چون پیرهن عمل پوشیدم
آتش شغل من نجسته هنوز
ناصر خسرو در وصف دبیران گوید:

ای زده تکیه بر بلند سریر
شاعر اندر مدیح گفته تو را
سلک ار استوار کسردستی
خلل از سلک چون شود زایل
پادشه را دبیر چیست زیسان
نیست بر عقل میر هیچ دلیل
زین دبیری مباح غافل هیچ

اسدی طوسی در چند بیت نظر خود را دربارهٔ «دستور» و «حاجب» و «دبیر» بیان می‌کند:
کهن دار دستور و فرزانه رای
خردمند کن حاجب خوب کار
نکسو خط و داننده باید دبیر

مقام ارزش دبیر و ندیم: سعودی می‌نویسد: «وقتی به حکومتی رفتی، ببین دبیر تو کیست، زیرا آنها که از تو دورند مقام ترا از دبیرت شناسند و هم عقل حاجب خویش را استحاجت کن که واردان پیش از آن که تو را ببینند از رفتار حاجت درباره تو قضاوت کنند، همدم و ندیم خویش را از مردم بزرگ انتخاب کن که مرد را به همنشینانش قیاس می‌کنند.» وقتی دبیری با ندیمی مفاخره کرد، دبیر گفت: «من یارم و تو سربار، من برای کارهای جدیم و تو برای شوخی، من هنگام سختی به کار آیم و تو به وقت تفریح، من به هنگام جنگ به کار آیم تو به وقت صلح.» ندیم گفت: «من به وقت نعمت به کار آیم و تو به وقت نکبت، من جزو خاصانم و تو اهل حرفه‌ای، من می‌نشینم و تو می‌بایستی، تو در قید رسومی و من می‌نویسم... من شریک بزرگانم و تو